

درس هایی از امام موسی کاظم علیه السلام



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی (ص) و اهل بیت

طاهرینش

..انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

امام موسی کاظم علیه السلام در مدت 55 سال عمر با برکت خود درس های فراوانی به بشریت دادند که عمل به این درسها راه را برای سعادت انسان هموار می نماید.

چنانچه انسان بتواند در هر موقعیتی که قرار داشت ببیند اگر امام کاظم علیه السلام الان اینجا بود چه می کرد؟ و به ان عمل کند حتما موفق خواهد بود و از کارهایی که باعث گرفتاری و مصیبت و مشکل خواهد بود احتنا ب خواهد نمود.

ما در این کتاب به چند تا از این درس ها اشاره نموده ایم.

تابستان 1403 مصادف با روز تولد امام موسی کاظم علیه السلام
کرمانشاه.

درس اول: کنترل خشم

کاظم به معنوی کسی که بر خشمش مسلط است از القاب امام کاظم علیه السلام می باشد.

هم در قران و هم در روایات خیلی سفارش شده به کنترل خشم

لَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (ال عمران ایه 134)

آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می
برند، و از [خطاهای] مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست
دارد.

در روایت است:

هر کس غضب خود را کنترل کند خداهم در قیامت برای خشم نمی گیرد

هر که به او بدی می کرد او احسان می نمود
وابن اثیر که از متعصبان اهل سنت است گفته : آن حضرت را کاظم لقب
دادند به جهت آنکه احسان می کرد با هر کس که با او بدی می کرد و این
عادت او بود همیشه (منتهی الامال ج 2)

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم علیه السلام سر راه حضرت را می گرفت و
به اهل بیت علیهم السلام اهانت ها می نمود و هرگاه اصحاب امام
علیه السلام می خواستند به او آسیبی برسانند ، امام علیه السلام مانع
می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود .

روزی امام علیه السلام آدرس آن شخص را پرسیدند و سوار بر الاغ
به مزرعه او رفتند . او وقتی دید که امام علیه السلام به طرف او
می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمین هایم راه بروید ولی
امام علیه السلام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی
نموده و پرسیدند که چه کاشته ای و چقدر می خواهی برداشت
کنی و از این سوءالات از او پرسیدند .

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند . او با این
برخورد امام علیه السلام ، منقلب شد و گفت : اگر قبلاً به من
می گفتند که بدترین آدم کیست ؟ شما را معرفی می کردم . ولی
اکنون اگر از من پرسند که بهترین شخص کیست ؟ شما را معرفی
می نمایم (منتهی الامال : ج 2) .

بیشترین دعاها سر عدم کنترل خشم است. باید همه مهارت کنترل عصبانیت را فرا بگیریم. تلاش کنیم هر وقت عصبانی شدیم چیزی نگوییم. و از آن محل دور شویم و مدتی را دور بمانیم تا عصبانیت کاهش پیدا کند

از این روش امام علیه السلام یاد می گیریم که اگر کسی به ما بدی کرد بجای عصبانی شدن و ناراحت شدن و درگیر شدن، با اخلاق خوب و دادن هدیه به او باعث رفع کدورت و ای بسا باعث هدایت او شویم.

امیر مومنان(ع) به قنبر چه فرمود؟

در زندگی آن حضرت آمده است: روزی شخصی در محضر آن حضرت به «قنبر» غلام آن بزرگوار ناسزا گفت. قنبر می خواست پاسخ او را بدهد. امیر مومنان علی(علیه السلام) قنبر را صدا زد و فرمود

مهلا یا قنبر، دع شاتمک...؛ ای قنبر، آرام باش. دشنام دهنده خود را از « روی بی اعتنایی رها کن، تا پروردگار را خشنود و شیطان را خشمگین و دشمنت را عقوبت کنی(زیرا عقوبتی برای او بدتر از بی اعتنایی نیست).

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان ها را آفرید، مومن به هیچ چیزی مثل حلم، پروردگارش را راضی نمی کند، و هیچ چیزی شیطان را مثل خویشتن داری و تحمل، ناراحت نمی نماید. احمق و نادان نیز به «چیزی مانند سکوت، کیفر نمی بیند

پس بیاید ما هم به فرمایش مولایمان امیرمومنان لنگر زمین و آسمان عمل کنیم و هرگاه کسی به ما دشنام داد یا بدی کرد در مقابل سکوت کنیم یا حتی با خوش رویی با او برخورد نماییم...

درس دوم: نامگذاری درست

شیخ مفید روایت کرده از یعقوب سراج که گفت : داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دیدم ایستاده نزدیک سر پسرش ابوالحسن موسی علیه السلام و او را در گهواره است پس با او را ز گفت : زمان طولانی ، من نشستم تا فارغ شد پس برخاستم به سوی آن حضرت ، حضرت فرمود: برو نزدیک مولای خود و سلام کن بر او، من نزدیک ابوالحسن موسی علیه السلام شدم و بر او سلام کردم ، آن حضرت به زبان فصیح سلام مرا جواب داد و آنگاه فرمود: **برو تغییر بده اسم دخترت را ک دیروز نام او نهاده ای زیرا او اسمی است که حق تعالی مبعوض دارد آن را،** یعقوب گفت که حق تعالی به من دختری کرامت فرموده بود و من او را (حمیراء) نام گذاشته بودم ، حضرت صادق علیه السلام فرمود: **إِنَّتَه إِلَى أَمْرِهِ تُرْشَدُ؛** یعنی اطاعت کن امر مولای خود را تا رشد، یعنی راه راست نصیب تو شود. پس من تغییر دادم اسم دخترم را. (منتهی الامال ج 2)

این توصیه امام کاظم علیه السلام نشان می دهد که ما ازاد نیستیم هر اسمی دلمان بخواهد برای فرزندانمان بگذاریم بلکه باید نام خوب و نام درست بگذاریم.

درس سوم: ایمان عاریتی

در طول تاریخ بشریت بارها مشاهده شده که آدمی که جزو مومنین بوده است ناگهان تغییر کرده و به یک ادم غیر مومنی تبدیل شده است. و با کفر از دنیا رفته است.

چرا یک ادم مومن، ناگهان غیر مومن میشه؟ چرا یک کسی که بندگی خدا رو می کرده ناگهان در مقابل خدا عصیان می کنه و یاغی میشه؟ یا کسی که سالها جزو اصحاب پیامبر بوده ناگاه با پیامبر یا وصی پیامبر وارد جنگ میشه؟

پاسخ این سوال مهم رو اهل بیت علیهم السلام داده اند.

عیسی شلقان گوید: نشسته بودم که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام با برّه ای گذر کرد. گوید: عرض کردم: ای پسر، می بینی پدرت چه

می کند؟ به چیزی دستور می دهد و سپس از آن باز می دارد. به ما دستور داد که ابو الخطاب را دوست بداریم، سپس فرمان داد که او را نفرین کنیم و از او بیزاری جوییم. امام کاظم علیه السلام در حالی که پسر بچه ای بود، فرمود: همانا خداوند انسان هایی افرید که ایمان آنها همیشگی است و انسان هایی افرید که کفر آنها دایمی است و انسان هایی افرید که که ایمان را به آنان عاریت داد و آنان عاریت داده شدگان نامیده شوند. هرگاه خواهد از ایشان بگیرد و ابو الخطاب از کسانی است که ایمانش عاریتی باشد. گوید: پس از آن خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم و آنچه به ابو الحسن امام کاظم علیه السلام گفته بودم و پاسخی که برایم داده بود، خبر دادم، حضرت فرمود: این کلام از جوشش نبوت باشد

نتیجه این روایت این است که افرادی هستند ایمانشان واقعی نیست بلکه عاریتی است. تا یک زمانی مومن نشان داده می شوند. ولی بر اثر

امتحان الهی معلوم می شود که اینها مومن نیستند مانند ابلیس و پیروان او.

پس اگر پیامبران زمانی طلحه و زبیر را تایید کردند مربوط به آن زمانی بوده است که در صراط مستقیم قرار داشتند. ولی بعد که در جمل به جنگ امیرالمومنین آمدند و کشته شدند با حال کفر از دنیا رفتند! یا بعد انقلاب اگر حضرت امام، زمانی، منتظری را تایید کردند چون آن موقع در صراط مستقیم بود ولی بعد منتظری خون به دل امام کرد و عاثبت به شر از دنیا رفت! و مثال های دیگری میشود زد.....

درس چهارم: ناراحت کردن مومن عاقبت بدی دارد..

درباره علی بن یقطین آمده است که وی وزیر هارون الرشید بوده اما باطنا مرید و شیعه امام هفتم بود . روزی یکی از مؤمنین بنام ابراهیم جمال خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون شعل ابراهیم ساربانى بود علی بن یقطین وزیر او را راه نداد و اتفاقاً در همانسال علی بن یقطین به حج مشرف شد . بعد اعمال حج مدینه رفت.

در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شود حضرت او را راه نداد روز دوم در بیرونی خانه ،علی با آن حضرت ملاقات نمود و عرضه داشت که ای سید من تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حقتعالی امتناع فرمود از آنکه حج تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید .

علی گفت ای سید و مولای من ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام و او در کوفه است .

حضرت فرمود: هر گاه شب داخل شود تنها برو به قبرستان بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد . در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و بکوفه می روی .

علی بن یقطین شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت کیست؟ گفت علی بن یقطین .

ابراهیم گفت علی بن یقطین در خانه من چه می کند . فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم آقا و مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری گفت خدا تو را پیامرزد علی بن یقطین صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال . ابراهیم امتناع نمود علی او را قسم داد که چنین کند . پس ابراهیم پا بر صورت علی گذاشت و صورت او را زیر پای خود بمالید و علی می گفت خدایا تو شاهد باش پس بیرون آمد و سوار شد و همانشب بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خوابانید . آنوقت حضرت او را اذن داد و بر آنجناب وارد شده حضرت از او قبول فرمود . (خوبی ها و بدی ها .)

در حدیث نبوی است که اگر مومنی را ناراحت کنید بعد همه دنیا را به او بدهید جبران نخواهد شد....

پس مواظب باشیم با حرف و کردارمان کسی رو بی جهت ناراحت نکنیم. مخصوصا مسئولین مواظب باشند نسبت به ارباب رجوع تکبر نکنند.

درس پنجم: نباید در مقابل گناه بی تفاوت بود...

روزی امام موسی کاظم صلی الله علیه و آله از کوچه ای عبور می کرد و متوجه شد که از خانه ای صدای ساز و آواز بلند است و معلوم است که بساط عیش و عشرت و میگساری برپاست لذا امام درب خانه را زدند کنیز کی بیرون آمد حضرت از آن کنیز پرسید صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ کنیز جواب داد آزاد است حضرت فرمود: معلوم است که آزاد است اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و خداوند خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد .

وقتی حضرت رفتند صاحبخانه که متوجه شد کسی درب منزل او را زده وقتی از کنیز سؤال کرد کی بود کنیز جواب داد پیرمردی بود که آثار عبادت و زهد داشت و سؤال کرد صاحب این خانه آزاد است یا بنده و وقتی که من گفتم آزاد است فرمود: اگر بنده بود معصیت خدا را نمی نمود . صاحبخانه بالا فاصله ملتفت شد که آن شخص امام هفتم بوده لذا پای برهنه از خانه خارج و بدنبال حضرت دوید پس خود را بحضرت رساند و بدست ایشان توبه نمود و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نایل آمده بود کفش به پا نکرد لذا به او می گفتند (بشر الحافی) یعنی (بشر پا برهنه) . (خوبی ها و بدی ها)

در روایت است که خدا مومن ضعیف را دشمن دارد! پرسیدند مومن ضعیف کیست؟ فرمود مومنی که نهی از منکر نکند....

درس ششم: اهمیت شکر نعمت

سجده شکر

هشام بن احمر گوید: همراه امام کاظم علیه السلام در اطراف مدینه حرکت می کردم که ناگاه از بالای مرکب زانوان خود را خم کرد و بر روی زمین به سجده افتاد و مدتی طول داد سربلند کرد و سوار شد عرض کردم :

فدایت شوم چه سجده طولانی کردی ؟

فرمود: به یاد نعمتی افتادم که خدا به من عطا فرموده است ، دوست داشتم پروردگارم را شکر نمایم . (اصول کافی ، باب الشکر)

معمولا انسان ها ناسپاس هستند مگر مومنین. در این رابطه قرآن کریم می فرماید:

بندگان شکر گزار من کم هستند! ((قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ))
إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ
سعی کنیم جزو انسان های ناسپاس نباشیم...

چرا پیرزن از عیسی نزد خدا محبوب تر بود؟

وقتی حضرت عیسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد کسی را به او نشان دهد که نزد خدا محبوب تر از او باشد، خداوند عیسی را به پیرزنی که در کنار دریا زندگی می کرد راهنمایی نمود. وقتی عیسی علیه السلام به سراغ آن خانم آمد، دید در خرابه ای زندگی می کند و با بدنی فلج و

چشمانی نابینا در گوشه ای رها شده است. وقتی حضرت عیسی علیه السلام جلوتر رفت ودقت کرد، دید پیرزن مشغول ذکر است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الْمَجْمِلِ الْمُكْرَمِ»

خدایا شکرت که نعمت دادی، کرم کردی، زیبایی دادی، کرامت دادی. حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که اوبا این بدن فلج که فقط دهانش کار می کند، چرا چنین ستایش می کند؟ با خود گفت که او از اولیای خداست ومن بی اجازه وارد خرابه شدم؛ برگردم، اجازه بگیرم و بعد داخل شوم. به دم خرابه بازگشت و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ» پیرزن گفت: «وعليكَ السَّلَام يا روح الله». عیسی پرسید: خانم! مگر مرا می بینی؟

گفت: نه. پرسید: پس از کجا دانستی که من روح الله هستم؟ پیرزن گفت: همان خدایی که به تو گفت مرا ببین، به من هم گفت چه کسی می آید. عیسی با اجازه آن خانم وارد خرابه شد و پرسید: خداوند به تو چه داده است که این قدر تشکر می کنی؟ تشکر تو برای چیست؟ پیرزن گفت: یا عیسی، آن چه به من داده بود از من گرفت، آیا همین طور پس گرفته است؟ آیا وقتی می خواست آن را از من بگیرد، به من نگاه کرد و پس گرفت؟ عیسی فرمود: آری، اوّل به تو نگاه کرده وبعد پس گرفته است. پیرزن گفت: من به همان نگاه او خوشم. خدا این نگاه را به دیگری نداشته وبه من کرده است؛ پس جای شکر دارد.

چنین پیرزنی به خداوند وصل است در حالی که پیامبر هم نبود. در واقع استادِ حضرت عیسی علیه السلام شد. اما وقتی برای ما مصیبتی پیش می آید، فکر می کنیم خدا با ما قهر کرده است در حالی که برخی از آن ها جبران گناهان ماست تا خداوند متعال در آخرت ما را عذاب نکند، برخی

دیگر از گرفتاری ها به خاطر این است که از خدا غافل نشویم، برخی دیگر هم به خاطر این است که خدا دوستان دارد و می خواهد به خاطر صبر بر مشکلات، پاداش بیشتری دریافت کنیم.

درس هفتم: دریادل بودن

عفو

(متعب) گوید: موسی بن جعفر علیه السلام در باغ خرماي خود بود و شاخه درختان را می برید. یکی از غلامان او را دیدم که دسته ای از خوشه های خرما را برداشت و به دیوار انداخت (برای خودش برداشت) من رفتم او را گرفته و به نزد حضرت بردم و گفتم: فدایت شوم من این غلام را دیدم که این خوشه ها را برداشته بود. حضرت فرمود: آیا گرسنه ای؟ غلام: نه آقای من. امام علیه السلام: برهنه ای؟ غلام: نه مولای من. امام علیه السلام پس چرا این خوشه خرما را برداشتی؟ غلام: دلم خواست. امام علیه السلام: برو و این خوشه خرما هم از آن تو باشد و فرمود: او را رها کنید. (اصول کافی، باب العفو).

خیلی از خانواده های امروزی بخاطر کینه یک نفر دچار اختلاف و قطع

رحم و دعوا و زود و خورد و گرفتاری های زیادی شده اند.

افراد کینه ای باید خود رو درمان کنند.باید دل خود رو صفا بدند.اهل
عفو و گذشت باشند.که بزرگان ما گفتند ادم مومن اگر از کسی ناراحت
میشه هنوز اطاق رو ترک نکرده ناراحتی از دلش بیرون میاره

متاسفانه برخی از انسانها کینه ای هستند واگر سر موضوعی کینه ادم رو
در دل بگیرند دیگه به این زودیها دست از دشمنی بر نمی دارند و رفیق
نمی شوند.مخصوصا اگر همسر انسان یا فامیل باشه یا همسایه ادم باشه
...!گاهی کار به قتل و جنایت می کشه.گاهی طلاق و خودکشی و

اگر اخبار مربوط به حوادثی که بر اثر کینه اتفاق می افته رو مرور کنیم
می بینیم بسیاری از جنایات و اتفاقات بد بخاطر کینه است

اسلام با کینه مخالف است و انسان ها را به عفو و گذشت و دوری از کینه
و دشمنی پنهان دعوت نموده است

درس هشتم: تواضع و نداشتن تکبر

هم نشینی با مردم ضعیف

امام کاظم علیه السلام بر مرد سیاه پوست و زشت رویی گذر کرد، بر او سلام کرد و نزد او فرمود آمد و مدتی طولانی با او گفتگو کرد. آنگاه فرمود: اگر حاجتی برای او پیش آمد آن را بر آورده می کند. در این هنگام شخصی گفت: یا بن رسول الله شما با آن منزلتی که دارید نزد این مرد فرود می آید آنگاه از نیازهایش سوال می کنید در حالی که او به شما محتاج تر است.

علیه السلام فرمود: بنده ای از بندگان خداست که به حکم قرآن برادر ماست و در زمین خدا حرکت می کند و با او از یک پدریم و او آدم است و یک دین داریم که اسلام است و شاید روزگار ما را نیازمند او کند و پس از اینکه بر او بالیدیم ما را در برابر خود متواضع بیند. (تحف العقول)

حرمت برادر مومن

عبدالمومن من انصاری گوید: به محضر امام کاظم علیه السلام رسیدم و

محمد بن عبدالله جعفری هم نزد آن حضرت بود من با محمد تبسمی

کردم امام که مشاهده می کرد فرمود: او را دوست داری؟

عرض کردم: بله، البته بخاطر شما را دوست دارم.

امام علیه السلام فرمود: او برادر توسست و مومن برادر مادری و پدری مومن است اگر چه از یک پدر نباشند (همه فرزندان آدم و حوا هستند).

ملعون است کسی که به برادرش تهمت زند.

ملعون است کسی که به برادرش خیانت کند.

ملعون است کسی که برادرش را (از کجروی) پند و اندرز ندهد.

ملعون است کسی که از برادرش غیبت کند. (بحار، ج 75، ص 262).

بزرگان معمولاً تواضع داشته اند....

تواضع ایه الله سید علی قاضی: خانم سیده فاطمه قاضی در این باره می

گوید: ایشان خودشان را خیلی کم می گرفت خیلی می گفتند: « من

چیزی بلد نیستم، حتی وقتی بچه ها یا نوه ها به ایشان می گفتند آیت

» .الله، می گفت: نه نه من آیت الله نیستم

خیلی خودش را پایین می دانست. اصلاً عجیب بود، بیشتر هم مشغول

نماز و دعا و راهنمایی شاگردانش بود. و به ما می گفت همین ها برای

آدم می ماند، چیز دیگری نمی ماند یا اگر کسی برای ایشان هدیه و

پیش کشی می فرستاد می گفت: « ببر بده به فلانی، به من نده! » اصلاً
دنبال هیچ چیز نبود. او تا آخر عمر خود را هیچ می دانست و همیشه می
« فرمود: » من هیچی ندارم

و آن قدر متواضع است و خود را کم و دست خالی می داند که به سید
هاشم که به ایشان عشق و ارادت می ورزد می گوید: « من به تو و همه
شماهایی که می آید این جا می گویم که من هم یکی هستم مثل شما. از
کجا معلوم شما چند نفر در کار من مبالغه نمی کنید! و روز قیامت اون
جاسم جاروکش کوچه ها رد شود و به بهشت برود و من هنوز در آفتاب
« قیامت ایستاده باشم

در مجلس روضه ابا عبدالله علیه السلام خودش کفش های مهمانان امام
حسین علیه السلام را جفت کرده و آن ها را تمیز می کند بدون توجه به
آن ها که خرده می گیرند که آدم بزرگ نباید چنین کاری بکند

آیت الله سید ابوالقاسم خوئی می فرمود: « من هر وقت می رفتم مجلس
آقای قاضی، کفش هایم را می گذاشتم زیر بغلم که مبادا کفشم آن جا
» باشد و آقای قاضی بیاید آن را تمیز یا جفت کند

درس نهم: کار کردن ارزش است...

ارزش کار

علی بن ابی حمزه گوید: امام کاظم علیه السلام را دیدم که مشغول کار و فعالیت در زمین خودش بود به گونه ای که عرق بر بدنش جاری بود به او عرض کردم فدایت شوم دیگران کجا هستند که شما اینگونه به زحمت افتادید؟

حضرت فرمودند: ای علی ! کسی که بهتر از من و پدرم بود با دست خود در زمین کار می کرد.

عرض کردم : او چه کسی بود؟

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا امیرالمومنین علیه السلام و پدران من همه بادرست خود کار می کردند و البته کار کردن عمل پیامبران و جانشینان آنها و بندگان شایسته خداوند است . (بحارالانوار، ج 48، ص

خداوند افراد زحمت کش که برای امورات زندگی خود کار و تلاش می کنند دوست دارد و برعکس از ادم های بیکار بدش می آید! بیکاری عامل گناه و مشکلات روحی است. مخصوصا خانم هایی که صبح تا شب بیکارند! در این رابطه به چند روایت توجه نمایید: از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: ان الله تعالى ليبغض العبد النوام، ان الله ليبغض العبد الفارغ: (خداوند بنده پر خواب را مبغوض می شمرد، خداوند انسان بیکار را دشمن می دارد

کار و تلاش برای هر مسلمانی واجب و لازم است و در این رابطه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طلبُ الحلالِ فريضةٌ على كلِّ مسلمٍ و مسلمةٍ

کار کردن برای کسب مال حلال، بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.....

بوسیدن دست کارگر

انس بن مالک گفت : موقعی که رسول اکرم از جنگ تبوک مراجعت می کرد، سعد انصاری به استقبال آمد حضرت با او مصافحه کرد و دست سعد را زبر و خشن دید.

فرمود: چه صدمه ای و آسیبی به دستت رسیده است ؟

عرض کرد: یا رسول الله ، من با طناب و ییل کار میکنم و درآمدم را خرج معاش خانواده ام می نمایم .رسول اکرم دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی کند

درس دهم: اثر مهم صدقه...

مردی خدمت امام کاظم (علیه السلام) رسید و عرض کرد: ده نفر عائله دارم تمامشان بیمارند، نمی دانم چه کنم و با چه وسیله گرفتاریشان را بر طرف سازم؟

امام (علیه السلام) فرمود: آنان را به وسیله صدقه و احسان به نیازمندان مؤمن در راه خدا، معالجه کن (به نیازمند صدقه داده و از او بخواهید دعا کند) که هیچ چیزی سریع تر از صدقه حاجت را بر آورده نمی کند و هیچ چیز برای بیمار سودمندتر از صدقه نمی باشد... گاهی امام سجاد سلام الله علیه چیزی که به سائل مرحمت می فرمودند، دست مبارک خود را می بویید و می گفت: این دست به دست الهی رسیده؛ چون خداوند در آیه 104 سوره توبه فرمود: خداست که توبه را از بندگانش می پذیرد و اوست که صدقات آنها را می گیرد...

داستانی ار اثر صدقه....

داستان

یکی از ارادتمندان جناب صمصام می گفتند: که مدتی بود دچار □ □

بیماری روانی حادی شده بودم

احساس می کردم که شیاطین در گوشم زمزمه می کنند و صبح تا شب،

صدای پچ پچ در گوشم می پیچید به چند دکتر روانکاو و اعصاب مراجعه

کردم اما افاقه نکرد

یکی از دوستانم مرا پیش چند دکانویس و جن گیر هم برد، اما هیچ
فایده ای نداشت و هر روز بدتر می شدم

دیگر احساس می کردم واقعا دیوانه شده ام و عرصه بر من تنگ شده
بود.

یک روز به زیارت قبر علامه مجلسی رفته و از ایشان درخواست یاری
کردم

در راه بازگشت، جناب صمصام را دیدم که بر روی اسب نشسته اند و
شخصی از ایشان سؤال شرعی می پرسید ، من هم چون به شدت سردرد
داشتم و در گوشم صداهای مختلف می پیچید، سلام نکرده، سرم را
پایین انداختم و از کنارشان عبور کردم

در همان حین، جناب صمصام با صدای بلند فرمودند: آهای جوان، اگر به
افقرا ببخشید، آزاد می شوید

من سرم را بالا آوردم که بینم ایشان با چه کسی صحبت می کنند ، دیدم
خطاب به بنده هستند

من همان جا فهمیدم که دستورالعمل رهایی من چیست ، لذا ماشینم را
فروختم و مقداری از آن را در میان چند تن از فقرای فامیل و همسایه
تقسیم کردم خدا شاهد است صد تومان آخر را که دادم آزاد شدم

درس یازدهم: کمک به دیگران

رفع پریشانی مؤمن

محمد بن عبدالله بکری می گوید: در سفری وارد مدینه شدم ، پولم تمام شده بود، بسیار پریشان بودم ، تصمیم گرفتم از کسی قرض بگیریم ، کسی را نیافتم ، به فکرم رسید به حضور امام کاظم (ع) بروم ، و وضع خود را بیان کنم .

آن حضرت در مزرعه خود در روستای (نقمی) (در اطراف مدینه) کار می کرد، به آنجا رفتم ، آن حضرت با من گرم گرفت و غذایی آماده کرد و با هم خوردیم ، سپس حال و وضع مرا پرسید، من سرگذشت خود را گفتم .

آن حضرت وارد خانه خود شد و پس از اندک زمانی بیرون آمد، و به غلام خود فرمود: از اینجا برو، او رفت ، آنگاه کیسه ای به من داد که سیصد دینار در آن بود، سپس برخاست رفت و من هم به مدینه بازگشتم (ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 224).

به این ترتیب توشه راه و سفرم ، فراهم شد، و باکمال شادی سوار بر مرکب شده و به سوی وطن حرکت کردم .

امام کاظم علیه السلام فرمود خداوند در امور سلاطین اولیائی دارد که مشکلات را از بندگان خدا برطرف می کنند.(مانند خود علی بن یقطین که از طرف امام موسی کاظم علیه السلام وارد دربار هارون شد و به شیعیان کمک می کرد.)و در روایت صدوق آمده که امام فرمود اینها از جهنم ازادند.

یک داستان

دو تا نان دادی دو تا بچه گرفتی

روزی دو تن از فرزندان خردسال مرحوم آقا جان آیت الله [?] کوهستانی(ره) به حمام رفته بودند، چون هوا سرد بود مادرشان برای گرم کردن فضای سرد حمام مقداری زغال آتش کرد

منقل را داخل حمام برد و خود برای رسیدگی به کارهای منزل آنان را [?] تنها گذاشت. چون زغال ها کاملا آتش نگرفته بود گاز زغال هر دوی

آنان را بی هوش کرد؛ به طوری که صدای آنان در اثر خفگی در سینه حبس شده بود و نمی توانستند از کسی کمک بخواهند.

در این حال که آیت الله کوهستانی(ره) به طور اتفاقی نزدیک حمام [?] رفته بود متوجه گردید که صدای ضعیفی از داخل حمام می آید بی درنگ در حمام را باز کرد دید که هر دو فرزندش بی حال داخل حمام افتاده اند

فورا هر دو را بیرون آوردند و مقداری آب به صورتشان پاشیدند تا [?] این که به هوش آمدند و از مرگ حتمی نجات پیدا کردند

معظم له نجات یافتن دو فرزندش را بدون حکمت نمی یافت، از این [?] رو در جست و جوی حکمت آن برآمد و از مادرشان پرسید: شما امروز چه کاری انجام داده اید؟ مادر گفت

کار ویژه ای نکرده ایم جز این که اول صبح دو تن از طلبه ها برای نان [?] مراجعه کرده بودند که به هر کدام، یک قرص نام دادم. آقا متوجه جریان گردید و فرمود: دو تا نان دادی و دو تا بچه گرفتی

درس دوازدهم: ایمان این پیرزن برتر از افراد دیگر

شیعیان نیشابور، در زمان امامت امام کاظم(ع) جمع شده و شخصی به نام محمد بن علی نیشابوری - معروف به ابوجعفر خراسانی - را انتخاب کردند تا به مدینه برود و حقوق شرعی و هدایای شیعیان آن سامان را خدمت امام هفتم(ع) تقدیم کند.

آنها سی هزار دینار، پنجاه هزار درهم، مقداری جامه و پارچه را به همراه دفتری مهر و موم شده که در آن هفتاد ورق که در هر یک صورت مسئله‌ای شرعی نوشته شده بود، به او سپردند و به وی گفتند: هر گاه خدمت امام رسیدی، سؤالات و دفتر را به آن حضرت تسلیم نما و فردا صبح آنها را بازپس گیر. اگر دیدی که مهر و موم دفتر شکسته نشده، خودت مهر آنها را بشکن و ببین که آیا امام بدون شکستن مهر و موم، پاسخ سؤالات را داده است یا خیر؟ اگر پاسخ آنها را بدون شکستن مهر

و موم دفتر، داده و نوشته است، بدان که او همان امام است و ایشان
شایستهٔ آخذ اموال می‌باشند و گرنه اموال را به ما برگردان

شیعیان خراسان با این آزمون می‌خواستند امام حقیقی را شناخته و به او [
یقین کنند و بدین وسیله فریب مدعیان دروغین امامت را نخورند] در
هنگام حرکت نمایندهٔ نیشابوریان - محمد بن علی نیشابوری - بانوی
بزرگواری به نام شطیبه که از پارسایان و زاهدان زمان خود بود، به نزد
ایشان آمده، مبلغ یک درهم به همراه یک قطعه پارچه به او داد و گفت:
«ای اباجعفر! در حال من، از حقِّ امام، این مقدار تعلّق گرفته، این را
خدمت امام برسان». محمد بن علی نیشابوری به او گفت: «من خجالت
می‌کشم که این وجه ناقابل را خدمت امام دهم». شطیبه گفت: «خداوند
از حق خجالت نمی‌کشد» [منظور آنکه حقوق امام را، اگر چه اندک، باید
پرداخت] آنچه بر ذمهٔ من است، همین است. می‌خواهم در حالی خدا را
«ملاقات کنم که چیزی از حقِّ امام، در گردن من نباشد

نمایندهٔ نیشابوریان وجه اندک شطیبه را گرفت و به مدینه رفت. در آنجا
پس از امتحانِ «عبدالله افطح» [پسر امام صادق و مدعی امامت پس از وی]

دانست که او شایستگی مقام امامت را ندارد، لذا نومیدانه از خانه او بیرون آمد، در این هنگام کودکی او را به خانه امام کاظم(ع) هدایت کرد. تا چشم حضرت بر او افتاد فرمود: «ای اباجعفر! چرا ناامید هستی... به من روی کن که حجت و ولی خدا هستم. من سؤالات شما را دیروز جواب دادم، آنها را نزد من بیاور.

همچنین درهم شطیبه را - که وزنش یک درهم و دو دانق می باشد - بیاور.

علی بن محمد نیشابوری می گوید: از سخنان و نشانه های درست امام حیران شدم و فرمان او را انجام دادم. امام(ع) یک درهم و پارچه شطیبه را برگرفت و مابقی اموال را برگرداند و روی به من کرده، فرمود: «ان الله لا يستحي من الحق» ای اباجعفر! سلام مرا به شطیبه برسان و این کیسه پول را - که چهل درهم در آن است - و همچنین این قطعه پارچه را - که قطعه ای از کفن من است - به او بده و بگو: «آن را کفن خود قرار دهد که پنبه این پارچه از مزرعه خود ماست و خواهرم آن را رشته است». ضمناً به شطیبه بگو: از هنگام وصول پول و پارچه کفن، نوزده روز بیشتر زنده

نیستی، شانزده درهم از چهل درهم اهدایی را برای خود خرج کن و بیست و چهار درهم آن را جهت صدقه و تجهیز و تکفین خود نگاه دار و به او بگو «من بر جنازه او نماز خواهم گذارد». سپس امام کاظم(ع) فرمود: «این اموال را به صاحبانشان برگردان و مهر سؤالات را بگشای و! بین آیا جواب سؤالات را پیش از دیدن آنها داده‌ایم یا خیر؟»

محمد بن علی نیشابوری می‌گوید: «به مهرها نگاه کردم، آنها را دست نخورده دیدم و بعد از شکستِ مهر و موم، دیدم پاسخ سؤالات داده شده است.»

هنگامی که نماینده نیشابوریان به خراسان بازگشت با تعجب دید کسانی که امام، اموالشان را نپذیرفته به مذهب «فَطَحِیَّه» وارد شده‌اند اما شیطیه همچنان بر مذهب حقّ خود باقی مانده است. سلام حضرت را به او رسانید و کیسه پول و پارچه کفن را به وی تقدیم کرد و همان طور که امام فرموده بودند، پس از نوزده روز از دنیا رفت.

چون شیطیه درگذشت، امام در حالی که سوار بر شتر بود به نیشابور وارد شد و بر پیکر او نماز گذارد و به هنگام بازگشت، این بشارت

شیرین و مژده دلنشین را به همه شیعیان در همه عصرها و نسلها داد
که

من و امامانِ نظیرِ من باید و ناگزیر بر جنازه‌های شما حاضر شویم، در
هر جا که از دنیا بروید، پس تقوای خدا را در خود حفظ کنید.^۱

لازم به یادآوری است که امروزه قبر این بانوی سعادت‌مند در شهر
نیشابور همچنان زیارتگاه ارادتمندان به خاندان پیامبر(ص) و شیعیان
آنها است و به نام «بی بی شطیطه» معروف می‌باشد.

پایان

مجلسی در بحارالانوار ۳ در باب معجزات حضرت موسی بن جعفر(ع) از مناقب ابن شهر آشوب ۴ و همچنین محدث بزرگ سید^۱
هاشم بحرانی در مدینه المعاجز و همچنین قطب راوندی در خرائج و نیز شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة ۵